

به چیستی ها خوش آمدید.

<http://chistiha.com>

لینک گروه:

<https://t.me/joinchat/Aesof0Ja90QD1mvfXRUa1w>

آدرس سایت :

www.chistiha.com

لینک کانال:

[@TirdadPhilosophyChannel](https://www.instagram.com/TirdadPhilosophyChannel)

نشانی وبلاگ:

<http://chistiha.blogfa.com/>

تاریخ تمدن

ویل دورانت

ترجمه: گروه مترجمان

انتشارات علمی و فرهنگی

تلخیص: م. بوذری

تایپ: م. باقری

جلد سوم

جلد سوم: فصل اول: پیش در آمد اتروسکی

1- در حدود سال 2000 ق. م، طوایفی از اروپای مرکزی بر شمال ایتالیا تاختند. همراه مهاجمان، رسم ساختن دهکده‌ها بر روی پشته‌های سنگ غرقه در آب، برای ایمنی از حمله جانوران یا آدمیان، به ایتالیا راه یافت. این طوایف کنار دریاچه‌های دلکش جایگیر شدند و بعداً به نواحی جنوبی کوچیدند، و چون دریاچه‌های کمتری یافتند، خانه‌های خود را بر روی خشکی، اما باز روی پایه‌ای از پشته‌های سنگی، می‌ساختند. عادت آنان به ساختن بارو و خندق در پیرامون این ماندگاه‌ها بعدها سیمای خود را به اردوگاه‌های رومی و کاخهای قرون وسطایی بخشید. اینان گله و رمه می‌چرانیدند، زمین را شخم می‌زدند، پارچه می‌بافتند، و از مفرغ، که در پایان دوره نو سنگی در ایتالیا پدید آمد (یعنی حدود دو هزار و پانصد سال قبل از میلاد)، صدها گونه ابزارآلات و سلاح می‌تراشیدند. بعدها در حدود سال 1000 ق. م شیوه کاربرد آهن را نیز فرا گرفتند.

2- اتروسکها از مبهمات آزار دهنده تاریخ اند. صدسال یا بیش، بر روم فرمان راندند و بر زندگی و رسوم رومی نفوذی چندان پر دامنه کردند که روم را بی مطالعه احوال ایشان نمی توان شناخت؛ اینان شهرک هایی بازو دار با خیابانهای عمود بر هم می ساختند. حکومت شهرهای اتروسکی، مانند روم، نخست سلطنتی بود و سپس به اولیگارشی «خانواده های طراز نخست» دگرگونی یافت و به تدریج به مجمعی از شارمندان مالدار حق انتخاب سالیانه فرمانروایان را داد.

3- هنر اتروسکی تنها قسمت شناخته شده تاریخ اتروسکی است. و در واقع این هنر نماینده تمدنی خشن و تاریک اندیش بود، اما آن را با قدرت و به زبان خاصی بیان می کرد. هنر "شرقی" - [یونانی، قبرسی و مصری] - بر صورتها و سبکهای نخستین آن اثر گذاشته بود، و پیکرتراشی و کوزه گری آن در دوره های بعدی نیز از نمونه های یونانی الهام می گرفت. و اما در معماری و نقاشی و ساختن مجسمه های مفرغی بود که هنر اتروسکی شخصیت و استقلال خود را آشکار می کرد. بازمانده های آثار معماری جز تکه پاره هایی یا گورخانه هایی نیست. بخشی از باروهای شهر اتروریا، مرکب از آجرکاریهای کلان بی ملاط، که استوار و دقیق به یکدیگر پیوسته، هنوز بر جاست. خانه های توانگران اتروسکی پایه گذار طرح کلاسیک شیوه خانه های ایتالیایی است. معروفترین فراورده اتروریا کوزه ها و سفالینه های آن است. نمونه های این آثار در هر موزه ای فراوان است و رهروان خسته تالارهای آثار سفالین را به حیرت می اندازد که این گنجینه ها چه کمال نادیده ای در خود نهفته دارد. تراشیدن مجسمه سنگی هیچ

گاه در اتروریا رواج نداشت. مرمر کمیاب بود، اما خاک رس نرم و خوب فراوان بود و به زودی به مقدار زیاد در برجسته‌کاری‌های لعبی و مجسمه‌های کوچک و تزئینات خانه‌ها یا گورخانه‌ها به کار می‌رفت.

4- در حدود سال 1000 ق. م مهاجران ویلانووایی از رود تیبر گذشتند و در لاتئوم جایگزین شدند. (درباره منشاء رم، تاریخ جز این چند سطر، که به شدت فرضی است چیزی برای گفتن ندارد.) شاید لاتین‌ها مهاجرانی گسیل داشتند تا رم را به سنگر دفاع در برابر اتروسکهای مهاجم مبدل کنند.

5- در زمان حکومت تارکوینیوس، سلطنت بر آریستوکراس فایق آمد و نفوذ اتروسکی در سیاست، مهندسی، دین و هنر رومی نیرو گرفت. تارکوینیوس در جنگ با سابین‌ها آنان را شکست داد و سراسر لاتئوم را زیر سلطه خود آورد. پس از او، سرویوس، پسرش سلطنت را به عهده گرفت. سرویوس مدبرانه حکومت کرد و برای حفظ رم از مهاجمان، بارو و خندقی پیرامون آن ساخت؛ اما زمین‌داران بزرگ حکومت او را خوش نداشتند، پس برای برانداختنش به دسیسه چینی پرداختند. سرویوس به ناچار با توانگران پلبین‌ها متحد شد و برای تقویت موقعیت خود سپاهیان و رای دهندگان را سازمان و نظم تازه‌ای بخشید. پس از آنکه آمار افراد و دارایی ایشان را فراهم آورد، شارمندان را بر حسب دارایی تقسیم بندی کرد، نه بر حسب تبار، تا در عین آنکه آریستوکراس قدیم دست نخورده بماند، در برابر آنها، طبقه اکوتیس را ایجاد کند. این طبقه، در تاریخ روم، سواره نظام اولیه ارتش روم بودند. گویند رومولوس آنها را از سه

قبیله قدیمی رومی انتخاب می کرد، اما بعدها بر اساس ثروتشان انتخاب می شدند. این طبقه، در قرن اول ق. م طبقه سرمایه دار را تشکیل می دادند. بهر حال سرویوس با آنکه مورد احترام و اعتماد مردم روم بود اما تارکوینیوس دوم (نوه تارکوینیوس) او را کشت و خود حکومت را به دست گرفت. در این هنگام، مجلسی از شارمندان سرباز برپا شد و، به جای انتخاب پادشاهی که برای تمام مدت عمر حکومت کند، دو کنسول، با قدرتهای برابر و رقیب یکدیگر، برای یکسال حکومت معین کرد.

انقلاب دارای دو اثر عمده مهم بود: یکی آنکه روم را از سلطه اتروسکها رهایی بخشید، و دیگر آنکه به جای سلطنت، تا زمان قیصر، آریستوکراس را بر کارها مسلط کرد. وضع سیاسی شارمندان تهیدست بهتر نشد؛ بر عکس، آنان مجبور شدند زمینهایی را که از سرویوس گرفته بودند به صاحبان اصلی بازگردانند، و به علاوه آن حمایت مختصری را نیز که سلطنت در برابر آریستوکراسی از ایشان می کرد، از دست دادند.

فصل دوم: تنازع برای دموکراسی

1- تمدنهای دیرین برای فضیلت همان مرتبتی را قائل بودند که برای قدرت. فضیلت برای رومیان به معنای مردانگی یا خصال بود تعریف یک مرد واقعی را پدید می آورد. لفظ "پوپولوس" به معنای مردم، فقط طبقات برتر جامعه را شامل می شد؛ به تدریج که دموکراسی در نبرد خویش پیش رفت، واژه پوپولوس، "پلب"ها را نیز در بر گرفت: اینان توده اصلی شارمندان رومی را تشکیل می دادند. برخی پیشه‌ور، گروهی آزاد، و

بسیاری از آنها روستایی بودند. جمعی هم به عنوان وابستگان بودند که از حامی که از طبقه بالا دست بود تعلق داشتند و، به پاداش آنکه از او زمین می‌گرفتند و در پناهش می‌زیستند، او را در صلح یاری و در جنگ خدمت و در انجمن‌ها فرمانبرداری می‌کردند.

2- درباره شارمندان روم باستان باید دانست که شارمندان در عین داشتن امتیازاتی ویژه، تکالیفی هم داشتند. شارمند باید از شانزده سالگی تا شصت سالگی سپاهی‌گری کند مگر آنکه سخت تهیدست باشد. هیچ شارمند نمی‌تواند به منصب سیاسی برسد مگر آنکه ده سال در سپاه خدمت کرده باشد. شارمندی که به تقوا و انصاف نامور شده بود به مقام یکی از دو ارزیاب برگزیده می‌شد- در خزانه‌داری یا شهربانی- که هر پنج سال یکبار از جانب انجمن سرانه برگزیده می‌شد. کلاً صاحب منصبان فرادست از جانب سرانه، و صاحب منصبان فرد دست از جانب انجمن قبیله‌ای برگزیده می‌شدند. رومیان دریافته بودند که به هنگام آشوبهای ملی یا خطر، آزادی‌ها و امتیازات آنان، و همه ضوابط و موازینی که برای حفظ خود آفریده بودند، چه بسا از آن می‌شد که یک دله برای نجات کشور برخیزند. در چنین مواردی، سنا می‌توانست حالتی فوق العاده اعلام کند و یکی از دو کنسول را به مقام دیکتاتوری برساند.

3- رم هیچ گاه به اندازه آن زمان که پس از حکومت سلطنتی به صورت حکومت شهری ناتوان، به مساحت نهصدکیلومتر مربع، درآمد، محصور از دشمن نبود. ایتالیا ترکیبی بود از طوایف یا شهرهای مستقل که هر یک دولت و گویشی خاص خود

داشت. اما یک و نیم قرن پیش از میلاد، دیگر رم سرور ایتالیا شد و میان گل‌ها در شمال و یونانیان در جنوب پیش روی خود را به اثبات رساند. اهالی لوکری، و کروتونا به این امر رضایت دادند در سال 272، شهرهای یونان تسلیم شدند و سرانجام، رم، پس از دو قرن جنگ، فرمانروای ایتالیا شد. فتح ایتالیا با فرستادن مهاجران به کوچ‌نشین‌ها به سرعت استوار شد. گروهی از این مهاجران را اتحادیه لاتینی می‌فرستاد و گروهی را رم. اما در سیسیل و آفریقا، راه مدیترانه باختری همچنان بر رم بسته بود.

فصل سوم: هانیبال رو در روی رم

1- هزار و هفتصد سال قبل از میلاد، بازرگانان کنجکاو فنیقیه بر ثروت خفته در اسپانیا آگاهی یافتند. به زودی کشتی‌های بازرگانی میان صور و صیدا در یک سوی مدیترانه، و تارتوس، در سوی دیگر، به رفت و آمد پرداختند. چون در آن هنگام این گونه سفرها نمی‌توانست بی‌توقف‌های بسیار صورت گیرد و کوتاهترین و امن‌ترین راه‌ها از کرانه جنوبی مدیترانه می‌گذشت، فینیقیان پاسگاه‌ها و منزل‌هایی بر کرانه آفریقا برپا کردند. به هنگام محاصره صور توسط اسکندر، گروه کثیری از صوریان توانگر به آفریقا پناه برده بودند. بیشتر آنها به کارتاژ رفتند و آن شهر را کانون بازرگانی فنیقیه کردند. همانگاه که صور و صیدا به تباهی می‌رفت، کارتاژ شکوه و جلال روز افزونی می‌یافت. کارتاژ وقتی که نیرومند شد، بومیان آفریقایی را به سوی

سرزمین‌های دورتر درون افریقا راند و کم کم آنان را خراجگزار خود کرد. شاید سپاهیان و ناوگانی که کارتاژ را از صورت یک پاسگاه بازرگانی به مقام یک امپراطوری درآوردند، وظیفه و نعمت خویش را از بازرگانان محتشم می‌گرفتند، نه از آریستو کراتهای کار بازرگانی، کارتاژ را در قرن سوم ق. م ثروتمندترین شهر مدیترانه ساخت. کارتاژیان از نژاد سامی، و با یهودیان روزگار کهن همخون و به چهره همانند بودند. هنگامی که رومیان کارتاژ را ویران کردند، کتابخانه‌هایی را که یافتند به متحدان افریقایی خود بخشیدند.

2- این دو دولت، زمانی که یکی از ایشان به قوت بر دیگری مسلط بود، با هم دوستی داشتند. در سال 508 ق. م پیمانی میان ایشان بسته شد که حکومت کرانه لاتیوم را بر رم متورم می‌کرد. اما به هر حال در 264 ق. م بهانه‌هایی برای شروع جنگ پدیدار شد. و بالاخره روم اجازه داد تا اسپانیا دوباره به تصرف کارتاژ درآید.

3- در 219 ق. م دست نشانده‌های روم در ساگونتوم کودتایی به راه انداختند و دولتی را بر سر کار آوردند که بخاطر میهن پرستی با کارتاژ مخالف بود.

5- جنگ دوم پونیک بود که سیمای مدیترانه غربی دگرگون کرد. اسپانیا و همه ثروت‌های آن را به روم بازگرداند و بدین گونه، هزینه تصرف یونان به دست نیروهای رومی را فراهم کرد. ایتالیا را زیر سروری بی‌همتای روم متحد ساخت و همه راه‌ها و بازارهای آنرا به روی کشتی‌ها و کالاهای رومی گشود. اما این جنگ پرهزینه‌ترین نبرد روزگاران کهن بود، زیرا نیمی از کشتزارهای ایتالیا را تباه و زیر و رو کرد، چهارصد

شهر را به ویرانی کشاند، و سیصد هزار مرد را به کشتن داد؛ چنانچه ایتالیای جنوبی تا به امروز از پیامدهای آن رهایی نیافته است.

فصل چهارم: روم رواقی

1- در روم باستان، پدر و مادر و خانه و زمین و دارایی، همچنین فرزندان، دامادان، عروسان، بنده‌ها، پناهندگان یک خانواده (یا فامیلیا) نهاد خانواده را تشکیل می‌دادند. این فامیلیا، بیشتر یک سازمان خانوادگی بود تا خود خانواده؛ نه یک گروه خویشاوندی، بلکه اجتماعی از کسان و چیزهایی بود که همگی از آن کهنسالترین مرد خانواده بودند. در دامن این اجتماع کوچک، که وظایف خانواده و سازمان دین و دبستان و صنعت را شامل بود، کودک رومی، پارسا و فرمانبردار، پرورش می‌یافت تا شارمند استوار دل کشوری شکست ناپذیر بار آید.

2- خانواده رومی پیوندی بود هم میان کسان و چیزها، هم میان و چیزها و خدایان، خانواده کانون و سرچشمه دین، و نیز اخلاقیات و اقتصاد و حکومت بود؛ هر بخشی از دارایی و هر وجهی از هستی آن، با رشته‌ای مقدس به جهان معنوی پیوسته بود. مظهر این رابطه آتشی نامیرا بود که در آتشدان خانواده همیشه می‌سوخت و فرزندان از ابتدای کودکی با آن آشنا بودند. به اعتقاد رومیان، خدایان رسمی دین رومی، سرد و غیر انسانی بودند؛ خدایان هدیه و قربانی به رشوه می‌گرفتند اما به ندرت آرامش بخش بودند. و اینچنین بود که از راه ارتباطات بازرگانی و نظامی و فرهنگی با تمدن

یونان، آسکلپیوس، خدای یونانی پزشکی و سایر خاندان یونانی به روم آورده شد. و به احترام آنان پرستشگاه‌هایی ساخته شد. ایتالیا برای خرسند کردن اینخدایان و یاری جستن از آنان کاهنانی کارآمد در اختیار داشت. در روم، در هر سال، بیش از یکصد روز مقدس بود، از جمله روز اول و گاه روز نهم و پانزدهم هر ماه. و جشن‌های بسیاری بر پا می‌شد که ریشه‌ای روستایی داشت و تا قرون چهارم و پنجم میلادی هم دوام داشت.

در روزهای سخت، زمان را فقط از روی ارتفاع خورشید در آسمان اندازه می‌گرفتند. در سال 263 ق. م یک ساعت آفتابی از کاتانا واقع در سیسیل آورده و در میدان بزرگ شهر نصب کردند؛ اما چون کاتانا چهار درجه در جنوب بود، این ساعت زمان درست را نشان نمی‌داد، و کاهنان تا یک قرن نمی‌توانستند آنرا دستکاری کنند. در سال 158 ق. م، سکپیو ناسیکا نوعی ساعت آبی برای همگان معمول کرد. مراسم دینی رومیان، زندگی انسانی و خاکی را به صورت نمایشی شورانگیز در می‌آورد، اما شماره آنها همواره در فزونی بود؛ گویی که جوهر راستین دین همین مراسم است نه بندگی جزء در برابر کل. خدایان، جز چند تن، ارواحی هراس انگیز بودند، بری از اخلاق و بزرگمنشی.

4- رومیان باستان فقط از سوی خانواده، دین و آیین اخلاقی پرورش نمی‌یافتند، بلکه مدرسه، زبان، و ادبیات هم در پرورش و تربیت آنان موثر بود. آموزگار معمولاً بنده یا آزاد مردی بود که از جانب چند خانواده برای آموزش فرزندان، یا تشکیل

مدرسه‌ای خصوصی و تدریس به هر کودکی که از راه فرا می‌رسید، به خدمت گرفته می‌شد. کار او آموزش خواندن و نوشتن و صرف و نحو و حساب و تاریخ و فرمانبرداری بود؛ تربیت اخلاقی اصل بنیادی و پایان ناپذیر آموزش بود.

5- رومیان آن عصر به پزشکی نیاز زیادی نداشتند، زیرا زندگی آنان در کشاورزی و سربازی، ایشان را تندرست و نیرومند می‌ساخت. رومیان به خاک دلبسته بودند، همچنان که یونانیان به دریا. در روم زندگی بر اساس زمین استوار بود. و شهر ساخته می‌شد تا در آنجا برزگران و فرآورده‌های کشاورزی فراهم گردد. و سپاه حکومت برای حراست و توسعه متصرفات سازمان می‌یافت. رومیان خدایان را ارواح زمین جاندار و آسمان جانبخش می‌پنداشتند.

6- زمین از حیث معادن بی‌مایه بود و این معنایی است که می‌تواند بسیاری نکات را در تاریخ سیاسی و اقتصادی ایتالیا روشن کند. نقره کم بود و طلا مطلقاً وجود نداشت. آهن به اندازه موجود بود و مس و سرب و قلع و روی هم فقط در حد رشد صنعتی در داخل کشور بود. حکومت صاحب همه معادن امپراتوری بود، اما آنها را معاملان خصوصی اجاره می‌داد، و این عاملان، با بهره‌کشی از زندگی هزاران بنده، سود فراوانی از معادن می‌بردند. حکومت نه تنها امور اتحادیه‌ها، بلکه شئون بسیاری از زندگی اقتصادی روم را تنظیم می‌کرد، بر بهره‌برداری از کانها و امتیازات و پیمانهای دیگر دولتی نظارت داشت.

7- در سال 202 ق. م رم به برکت مالیات و غنائیم و غرامات و جمعیت روزافزون، یکی از شهرهای عمده منطقه مدیترانه به شمار می‌رفت. در همان حال که آریستوکراس از راه نگارگری و پیکره‌سازی یاد پیروزیهای خویش را زنده و دودمان خود را ستوده می‌داشت، مردم با موسیقی در قصر و کم‌دی و مسابقه دل خوش می‌کردند. در راه‌ها و خانه‌های ایتالیا همیشه طنین آواز می‌پیچید، خواه از یک تن خواه از گروهی یا خانواده‌ای، پیرایه شهر محدود به معابد آن بود. خانه‌ها از روی شیوه اترووسکی ساخته می‌شد؛ با این فرق که رویه آنها بیشتر از آجر یا گچ بود و غالباً با تراشکاری‌ها آراسته می‌شد. معابد را از روی طرحهای اترووسکی بیشتر از چوب می‌ساختند و با سفالینه لعابی روکش می‌کردند و می‌آراستند. در سال 303، کایوس "فابیوس"، با ساختن فرسکوهایی در "معبد تندرستی" بر فراز کاپیتول، لقب "پیکتور" یعنی نگارگر را به دنبال نام خانوادگی خود، که به معنای لویاست افزود، سنگتراشان یونانی در رم، تندیس‌های خدایان رومی را از گل سفالینه‌های لعابی، مرمر، و موغ می‌ساختند. سرداران از فراز کاپیتول به پرستشگاه‌های خدایان خود می‌رفتند و غنائیم خود را به پای خدایان می‌ریختند.

فصل پنجم: فتح یونان

1- فیلیپ پنجم مقدونی، هنگامی که با هانیبال به زیان روم یگانه شد (214 ق. م)، امید داشت که سراسر یونان پشت سر او برای برافکندن غول جوان مغرب زمین

هماهنگ شود. اما داستانی بر سر زبانها افتاد که وی می‌خواهد، پس از پیروزی کارتاژ، سراسر یونان را به یاری کارتاژ فرو گیرد. به همین دلیل، «اتحادیه ایتولیایی» پیمان بست که رم را بر ضد فیلیپ یاری دهد. مجلس سنا پیش از فرستادن سکیپیو به افریقا، از نومییدی فیلیپ برای بستن پیمان جداگانه صلح با او (205 ق. م) بهره گرفت. سنا می‌ترسید که تا هنگامی که نیرویی چنان سترگ پشت سرش، آن سوی دریای باریک، وجود داشته باشد، در نتیجه رم روی امان به خود نخواهد دید. اینچنین بود که سنا عزم جنگ کرد. در سال 189 ق. م روم به سمت شمال لشکرکشی کرد و با گلها (که پرگامون را تهدید می‌کردند) مواجه شدند و بر آنها غلبه کردند و در نتیجه همه یونانیان یونیاپی سپاسگزار ایشان گردیدند. اما یونانیان بخش اروپایی چندان خشنود نشدند. زیرا به نظر می‌رسید با آنکه سپاه روم پا به خاک یونان نهاده بود، اما اکنون از شرق و غرب آنرا در میان گرفته و محاصره کرده بود. روم، یونانیان را به این شرط آزاد کرده بود که به جنگ و جنگ طبقاتی پایان دهند.

2- امپراطور روم اندک اندک رو به گسترش می‌رفت، اما نه به سبب تدابیر هوشیارانه، بلکه به حکم اقتضای اوضاع و پس رفتن دایم مرزهای امنیت کشور. مرزهای ایتالیا پس از شکست گل‌های آلپ، گسترده‌تر شد. اسپانیا، که از دست کارتاژ گرفته شده بود، می‌بایست همواره زیر نظر و سلطه روم بماند، مبادا که کارتاژ دوباره آن را فتح کند و معادن عظیم آهن و طلا و نقره آن از دست برود. در حالی که بازرگانی رو به رونق می‌رفت، صنعت دچار رکود بود؛ رم نیازی به تولید کالا نداشت، زیرا پول جهانیان

را می‌گرفت با آن کالاهای ایشان را می‌خرید. در داخل این آریستو کراسی، یک اولیگارشی مرکب از چند خانواده بر دیگران چیره بود. تا زمان سولا، تاریخ روم بیشتر سرگذشت خانواده‌هاست تا افراد؛ هیچ سیاستمداری بلندپایه‌ای نیست، بلکه نسل پس نسل، مناصب عالی حکومت منسوب به نام‌های واحدی است.

3- در این عصر، نفخه‌ای از بی‌ایمانی نیز تا اندازه‌ای از آریستوکراسی به توده عوام رسیده بود. در سال 205 بود که روم جنگ با مقدونیه را پیش رو داشت و همین جنگ موجب شد راه روم به سوی یونان و مشرق زمین گشوده شود.

4- با این همه این مهم است که در اوج قدرت قسطنطنیه، "فرهنگ" یونانی نخست به عنوان رقیب، و سپس به عنوان جانشین روم پیروز شد و وقتی که قسطنطنیه سرنگون شد، ادب و فلسفه و هنر یونانی در زمان رنسانس دوباره ایتالیا اروپا را فتح کرد. یونان روم را "بدین گونه" فتح کرد که: "دین و کمدی خود را برای پلبها، و اخلاقیات و حکمت و هنرش را برای طبقات بالا دست به ارمغان فرستاد." این ارمغان‌های یونانی با ثروت و حشمت امپراطوری در تباه کردن ایمان و منش رومیان یار شد و بدین سان بخشی از انتقام یونان را از فاتحان خویش باز گرفت. در واقع همان کسانی که فاتح یونان بودند خود فرهنگ و حکمت هلینستی را در روم رواج دادند.

5- در رم، مانند آتن، نمایشنامه‌ها را ماموران حکومتی به عنوان بخشی از یک جشنواره دینی یا آیین تشییع جنازه مردی بزرگ، بر صحنه می‌آوردند. بهترین صورت

تئاتر رومی بازی قهرمانان آن بود. نقش اول را معمولاً مدیر تئاتر، که آزاد مرد بود، بازی می‌کرد. بازیگران دیگر بیشتر از میان بندگان یونانی برگزیده می‌شدند. هر شارمندی که بازیگری پیشه می‌کرد حقوق مدنی خویش را از دست می‌داد، و این رسم تا زمان ولتر دوام یافت. نقش زنان را مردان بازی می‌کردند و قبح آشکار و وقایع سبکسرانه از موضوعات عمده این کمدی‌ها بود.

6- بهر حال، به طور کلی این هجوم یونان در زمینه ادب و فلسفه و دین و دانش و هنر، و این دگرگونی آداب و اخلاقیات و تبار، رومیان دیرینه پسند را بیزار و بیمناک کرد. "کاتو" نخستین نثرنویس بزرگ زبان لاتین بود. نخست دو خطا به انتشارداد، سپس رساله‌ای درباره فن خطا به نوشت و شیوه ناهموار رومی را بر روانی ایسوکراتی سبک آموزگاران فن بلاغت رجحان داد. کاتو با آنکه یونانیان را خوار می‌شمرد، یونان را بزرگ می‌داشت؛ و چون غارتگران جهانخوار در سنا خواستار جنگ با سرزمین ثروتمند رودس شدند، وی خطابه‌ای قاطع در ستایش آشتی ایراد کرد. البته، تنها استثناء در این عقاید او کارتاژ بود. هنگامی که در سال 175 به ماموریت رسمی به کارتاژ رفت، از اینکه آن شهر چنین از عواقب جنگهای هانیبال رهایی یافته بود تکان خورد و از دیدن بستانها و تاکستانها، ثروتی که به برکت احیای بازرگانی بر شهر فرو می‌ریخت، و سلاح‌هایی که در زره خانه‌ها انباشته می‌شد به شگفت آمد. در سال 151 ق. م، کارتاژ نومیدیا را به جنگ فرا خواند، و یک سال بعد روم کارتاژ را. اعلام جنگ روم و خبر حرکت ناوگان رومی به سوی آفریقا در یک زمان به کارتاژ رسید. این

شهر کهن، با همه غنایی که از نظر جمعیت و بازرگانی داشت، هیچ آماده جنگی بزرگ نبود. نه سپاهیان قوی داشت و نه متحدی. روم بر دریاها سروری می‌کرد. از این رو، از کارتاژ سفیری با اختیار کامل به رم آمد تا همه شرایط تسلیم را بپذیرد. پس از سه سال جنگ هیچ پیمانی برای صلح بسته نشد و از حکومت کارتاژ دیگر نشانی نماند.

فصل ششم: انقلاب اراضی

1- روم در همه‌ی جنگ‌ها پیروز شد، مگر در جنگ طبقاتی؛ و نابودی کارتاژ و سوزاندن آن آخرین مانعِ نفاق و ستیزه‌ی درونی را از میان برداشت. اکنون روم می‌بایست در عرض صد سالِ تلخِ انقلاب، کفاره‌ی جهانگشایی خود را باز دهد. انقلاب علل و نتایج بسیار داشت، و شخصیت‌هایی که گرما گرم آن پدید آمدند، در زمره‌ی نیرومندترین شخصیت‌های تاریخ به شمار می‌روند. نخستین علتِ انقلاب ورود غله‌ی فراوان از سیسیل و ساردنی و اسپانیا و افریقا بود، که چون به دست بردگان کاشته می‌شد و، از این رو، ارزان در می‌آمد، نرخ حبوبات را به کمتر از میزان هزینه‌ی تولید و فروش پایین آورد و بسیاری از بزرگران ایتالیایی را خانه خراب کرد. علت دوم ورود بردگانی بود که جای بزرگران را در روستاها و کارگران آن را در شهرها گرفتند. علت سوم گسترش نظام املاک وسیع بود. در سال 220 ق م، قانونی سِناتوران را از پیمانکاری و سرمایه‌گذاری بازرگانی منع کرد؛ اما سِناتوران، سرمست از غنایم جنگی،

املاک وسیعی خریدند. در سال 133 ق م، شورش‌های کوچکتری با قتل صد و پنجاه بنده در رم، و چهارصد هزار تن در سینوئا پایان پذیرفت.

2- در آن سال، تiberios گراکوس قانون اراضی را وضع کرد، که انقلاب روم با آن آغاز شد. تiberios گراکوس و کایوس گراکوس برادر بودند و هر دو در محیط فلسفه و دولتمداری پرورش یافته بودند، و با مسائل مربوط به دولت روم و فکر یونانی آشنایی داشتند.

3- اینان هر کدام در پی اصلاحاتی برآمدند اما سنا مخالفت خود را آشکار ساخت و مردم نیز چنین باور کردند که آنها در پی مرد مغریبی و کسب قدرت شخصی هستند و بدین ترتیب باز همان شیوه‌های گذشته حاکم شد.

4- آریستوکراسی پیروز، همه‌ی زیرکی و هوش خود را در کار آن کرد که، به جای جنبه‌های مردم‌فریبانه‌ی قوانین گراکوس، عناصر سازنده‌ی آنها را بی‌اثر سازد.

5- اکنون، انقلاب رفته رفته به صورت جنگ داخلی در می‌آمد. هنگامی که سنا از شاهان شرقی متحد خویش درخواست یاری در برابر تهاجم کیمبرها کرد، نیکومدس، شاه بیتینیا، پاسخ داد "همه‌ی جنگاوران شایسته مملکت وی برای برآوردن خواسته‌های سنگین مالیاتگیران رومی به بردگی فروخته شده‌اند". کمابیش دو قرن بود که روم بر باقی سرزمین ایتالیا همچون سرزمین‌های فرمانگزار خویش فرمان رانده بود تا آنکه در سال 90 ق م به همه‌ی بندگان آزاد شده‌ای که سوگند وفاداری به رم را یاد می‌کردند حق رای و سایر امتیازات داده شد. البته پس از چند سال آشتی،

ایتالیاییان دوباره به جان یکدیگر افتادند، و این بار از "اجتماعی" به "داخلی" تغییر یافت و صحنه‌ی آن نیز از "شهرهای ایتالیا" به روم بدل شد.

فصل هفتم: ارتجاع متنفذان

1- سرداران رومی که ایالاتی را تصرف می‌کردند نخستین کسانی بودند که از آن ایالات سود می‌بردند. پس از سرداران نوبت به مقاطعه‌کاران مالیات می‌رسید که در برابر آنچه به روم می‌پرداختند از مردم پول می‌گرفتند. اگر باز ثروتی می‌ماند، خیل پیمانکاران، که از جانب سِنا حکم "بهره‌برداری" از معادن و چوب یا سایر منابع ایالت را گرفته بودند؛ از ایتالیا و سوریه و یونان وارد می‌شدند؛ بازرگانی دنباله رو پرچم بود. برخی بنده می‌خریدند، برخی کالا می‌خریدند و می‌فروختند؛ و باقی زمین می‌خریدند.

2- طبقات بازرگانان خود را با حکومت سِنا سازگار کردند، زیرا برای بهره‌برداری از ایالات بیش از آریستوکراسی آمادگی داشتند. بخشی از ثروت نو یافته‌ی برخی طبقات به مصرف توسعه‌ی تماشاخانه‌ها و ورزشگاه‌ها رسید. در سال 53، یکی از سرداران قیصر، دو تماشاخانه‌ی چوبین، هریک به شکل یک نیم دایره‌ی، یکی در پشت دیگری ساخت. صبح‌ها در این تماشاخانه بازیگران هنر نمایی می‌کردند و سپس، در حالی که تماشاگران هنوز بر جای خود بودند، دو ساختمان روی محورها و چرخهای خود می‌گشت و نیم دایره‌های "آمفی تئاتری" پدید می‌آورد که عرصه‌ی نمایش‌های

گلادیاتوران می‌شد. این نمایشگاه‌ها هیچ گاه تا این اندازه پی در پی و پرهزینه و دراز نبود.

- 3- عده‌ی روز افزونی از زنان کوشیدن تا از راه کسب معارف جلوه بفروشد: اینان یونانی فرا می‌گرفتند، فلسفه می‌خواندند، شعر می‌سرودند، برای عامه سخنرانی می‌کردند، در تماشاخانه‌ها بازی می‌کردند، می‌رقصیدند و سالن‌های ادبی برپا می‌داشتند. برخی به بازرگانی می‌پرداختند و گروه‌ی پزشکی و وکالت پیشه می‌کردند.
- 5- در این زمان، البته فساد دولتی به اوج خود رسیده بود و دموکراسی به خضیض؛ آنچنانکه در تاریخ حکومت‌ها کمتر مشابهی می‌توان برای آنها پیدا کرد. این چنین بود که انقلاب بعدی پدید آمد. البته این بار از جانب بردگان و بندگان و نه آزادگان. در سال 73 ق م نیمی از بندگان ایتالیا در آستانه‌ی شورش بودند، و در پاستخت هیچکس نمی‌توانست بگوید که انقلاب چه هنگام، حتی در خانه‌ی خود او، درگیر خواهد شد.
- 6- توده‌ی مردم غصه ثروت سرمایه‌داران را در سر نداشتند، اما اعطای اختیارات فوق‌العاده به یک سردار را تنها چاره‌ی الغای قوانین سولایی و برافکندن دشمن دیرین خود، یعنی سِنا، یافتند. از آن لحظه، روزهای زندگی جمهوری به شماره افتاد. انقلاب روم، گامی دیگر به سوی حکومت قیصر برداشت آن هم به یاری سخنوری.
- 7- علل و نیروهای نارضاستی ریشه دارتر و گونه‌گون‌تر از آن بود که به آسانی از میان برداشته شود. بسیاری از تهیدستان به واعظان مدینه‌ی فاضله گوش می‌دادند، و برخی از ایشان آماده‌ی خونریزی بودند.

فصل هشتم: ادبیات در دوران انقلاب

1- در میان دگرگونی‌های پر آشوب اقتصاد و حکومت و آیین‌های اخلاقی، ادبیات فراموش نشد و از تب و تاب زمانه یکسره برکنار نماند. قیصر از اوج امپراطوری فرود آمد و دل به صرف و نحو بست و جنگ‌هایش را در کتاب گزارش‌ها دنبال کرد. سیسرون نیز گاه‌گاه از گرمای میدان بزرگ شهر به گوشه‌ای پناه می‌جست تا تفِ خون خود را با کتاب بنشانند. اما هیچیک از اینها به آرامش دست نیافته بود. جنگ و انقلاب همچون مرضی واگیر بر جانشان می‌افتاد و حتی لوکرتیوس نیز احتمالاً از بی‌قراری بی‌بهره نبوده است. روحی حساس داشت اما ایمان خود را دیگر از دست داده بود. وی بدین گونه معتقد می‌شود که "هیچ چیز وجود ندارد، مگر ذرات و خلاء (یعنی ماده و مکان)". منظور البته این است که کمیتِ ماده و حرکت هیچ گاه در جهان تغییر نمی‌کند (یعنی همان فرضیه‌ی دانشمندان امروز)، لوکرتیوس معتقد است ذراتِ ابتدایی، اصول، عناصر، یا دانه‌ها همگی در حرکتی دلخواه خود در حرکت‌اند و در خطوط مستقیم و شکلِ مشخص حرکت نمی‌کنند. لوکرتیوس، بی‌تردید بزرگترین شاعر فلسفی است. ادب لاتینی در وجود او، به حد بلوغ رسید، و رهبری ادبی سرانجام از یونانی به رم انتقال یافت.

3- در میان شاعران رومی کاتولوس مشهورتر است زیرا موضوع اشعار او همیشه خود اوست. قطعات یازده هجایی او حالی طبیعی و بی تکلیف دارد و احاطه‌اش بر کلمات او را در راه این مقصود یاری می‌کند.

4- در آن زمان رومیان تمرین‌ها و مشق‌های خود را با سوزن بر لوحه‌های مومی می‌نوشتند و با انگشت شست می‌زدودند. قدیمترین اثر مکتوب شناخته شده‌ی زبان لاتین با قلم پَر به روی کاغذ ساخت مصر از برگ‌های فشرده و چسبنده‌ی درخت پاپیروس نوشته شده است. در قرون نخستین میلادی طومارهای ساخته از پوست خشکیده‌ی جانوران برای ضبط آثار ادبی و اسناد مهم با پاپیروس شروع به رقابت کرد.

5- از آثار بجای مانده رومیان، پنجاه و هفت خطابه از میان خطابه‌های سیسرون است که از همه‌ی رازهای توفیق در زبان‌آوری پرده بر می‌دارد. این خطابه‌ها آیاتی هستند در باز نمودن یک جنبه‌ی، یک مساله یا یک منش: "دفع ملال شنونده به کمک حکایت گویی، برانگیختن غرور و تعصب و حس میهن پرستی". سیسرون در اندیشه‌هایش بیش از همه از افلاطون الهام گرفت. از نظر او، اپیکوران طوری سخن می‌گویند که گویی همین حالا از انجمن خدایان برگشته‌اند و رواقیون نیز طوری استدلال می‌کنند که گویا خدایان برای استفاده‌ی آدمیان ساخته شده‌اند. پایه‌ی بینش سیسرون همان پایه‌ی بینش آکادمی نو است: یعنی شکاکیت معتدلی که هر یقینی را منکر می‌شود و احتمال را برای حیات بشر کافی می‌داند.

فصل نهم: قیصر

1- کایوس یولیوس کایار از خاندان یولیانوس که یکی از والا تبارترین خانواده‌های روم بودند، در سال 100 ق م، به دنیا آمد. آموزگارش در زبانهای لاتین و یونانی و سخنوری از اهالی گُل بود. جوان به زودی شیفته‌ی سخنوری شد و همه‌ی وجود خود را کما بیش وقف نویسندگی نوجوانانه کرد. قیصر، سراسر جوانیش در نرد عشق زنان، و نظامی‌گری و اسارت و سیاست گذشت.

2- قیصر در سال 62 ق م، به مقام پرایتوری برگزیده شد، و در سال 61 معاون پرایتور اسپانیا شد. او نخستین "شورای سه گانه" را در سال 60 تاسیس نمود که چندی نگذشت و به مقام کنسولی رسید. در سال 59 دومین لایحه‌ی اراضی خود را تقدیم کرد که به موجب آن اراضی دولتی در کامپانیا می‌بایست میان شارمندان تهیدستی که سه فرزند دارند تقسیم شود.

4- در بهار سال 58 قیصر به فرماندهی بخش‌های جنوبی آلپ، و بخش‌های ایالات ناربون در گُل- یعنی شمال ایتالیا و جنوب فرانسه- رسید. مومن می‌گوید: "از سرچشمه‌های راین تا اقیانوس اطلس، قبایل ژرمنی در جنبش بودند و سراسر خطه‌ی راین از جانب ایشان تهدید می‌شد. این جنبشی بود همانند یورش که اقوام آلمانی و فرانکها... پانصد سال پس از آن بر امپراطوریِ رو به زوال قیصران بردند." در واقع همان زمان که رم بر ضد قیصر دسیسه می‌چید، قیصر برای رهایی رم نقشه می‌ریخت. قیصر می‌دانست که آزاد کردن سرزمین گُل به معنای فتح آن است و، به این بهانه که

راه دیگری برای حفظ آن در برابر ژرمن‌ها نیست، آن را بی‌درنگ زیر فرمان رم قرار داد. محاصره‌ی **آلسیا** سرنوشتِ گُل و سرنوشتِ تمدنِ فرانسوی را معین کرد و مملکتی دو برابر ایتالیا را بر امپراطوری روم افزود.

5- با اینهمه، در مدت دومین دوره‌ی پنجساله‌ی اقامت قیصر در گُل، تباهی و خونریزی محیط سیاسی رم را چنان آشوبناک کرده بود که تا آن هنگام سابقه نداشت. 6- یک قرن انقلاب، آریستوکراسی خودپرست و کوتاه‌نگر را خرد کرده بود، جماعتی که حتی از عهده‌ی اداره‌ی خود بر نمی‌آمد، تا چه رسد به اداره‌ی یک امپراطوری. روز نهم ماه اوت سال 48 ق م نبرد قطعی به شدت هر چه تمام‌تر در فارسالوس درگرفت. پومپیوس چهل و هشت هزار پیاده و هفت هزار سوار داشت، و قیصر بیست و دو هزار پیاده و هزار سوار. به محض اینکه پومپیوس به اسکندریه رسید او را در پیش چشم همسرش با دشنه کشتند و قیصر به این شهر بندری رسید از او استقبال کردند و تکریم نمودند.

7- از زمان مرگ بطليموس ششم (145 ق م) مصر به شتاب رو به زوال و تباهی رفته بود و شاهانش دیگر از عهده‌ی حفظ نظام اجتماعی یا آزادی ملی بر نمی‌آمدند. سِنای روم سیاست خود را بیش از پیش بر ان کشور تحمیل می‌کرد و اسکندریه ساخلوی سپاهیان رومی شده بود.

بطليموس یازدهم، که به دست پومپیوس به سلطنت رسیده بود، وصیت کرد که حکومت به فرزندش بطليموس دوازدهم و دخترش کلئوپاترا برسد. کلئوپاترا اصالتاً از

مردم مقدونیه یونانی و به احتمال قوی زنی بیشتر بور بود تا سیه چشم. وی با تاریخ، ادب و حکومت یونان آشنایی داشت و به زبان‌های یونانی، مصری و سوری سخن می‌گفت. آنگاه که قیصر متوجه شد که کلئوپاترا از کشورش بیرون رانده شده، نا خرسند شد و پنهانی پیکی را به دنبال کلئوپاترا فرستاد، و او نیز پنهانی نزد قیصر آمد.

و وقتی قیصر مطلع شد که پوتینوس نقشه‌ی قتل کلئوپاترا را در سر دارد، زیرکانه ترتیب قتل پوتینوس را داد. معلوم نیست که چرا قیصر نه ماه را در اسکندریه گذراند، در حالی که سپاهیان مخالفانش درست نزدیک اوتیکا بودند و در داخل روم نیز زمزمه‌ی انقلاب اصلاح طلبانه موج می‌زد و همگان منتظر قیصر بودند. در همین هنگام و به محض اینکه خبر آوردند که فارناکس، فرزند مهرداد ششم تمامی نواحی ارمنستان صغیر را دوباره به جنگ آورده و مشرق زمین را بار دیگر به شورش بر علیه روم فراخوانده است، برخاست و همچنانکه قبلاً اسپانیا و گُل را آرام نموده بود، با سه لوژیون خود آماده شد و حرکت کرد و از ماه ژوئن سال 47 تا دوم اوت همان سال در جنگ مقابل فارناکس ایستاد و بالاخره پیروز شد. قیصر در ظرف چند ماهی که میان نبردهایش فرصت داشت نظم را به کشور باز گرداند.

8- در پاییز سال 46 نیز پس از نظم بخشیدن به ایالات افریقا راهی بازگشت به روم شد. او در سن پنجاه و پنج سالگی یک تنه و با همتی فوق‌العاده برای اصلاح دولت

تلاش می‌کرد. او به رغم پایبندی به برخی عقاید، به طور کلی لادری بود ولی همچنان مقام کاهن اعظم دین را نیز به عهده داشت.

مجلس سنا آنقدر عظیم شده بود که دیگر رای گیری به سختی انجام می‌شد. آریستوکراتها در سِنایی که جرئت رد پیشنهادهای قانونی قیصر را نداشت از خشم بر خود می‌پیچیدند. نابودی آزادی را نکوهش می‌کردند و به هیچ وجه نمی‌پذیرفتند که شرط بازگرداندن نظم، محدود کردن آزادی ایشان است. عده‌ای تصور می‌کردند که قیصر به باز گرداندن جمهوری رای بدهد.

و اما توطئه‌های در پیش بود که گویا به خود قیصر اطلاع داده بودند. قیصر وارد تالار مجلس شد و بر کرسی خود جای گرفت. "آزادی بخشان" بی‌درنگ بر سرش ریختند و مارکوس بروتوس قصد جان او را کرد، قیصر به یونانی به وی گفت: "فرزندم توهم؟! ". آپیانوس می‌گوید که چون بروتوس بر قیصر زخم زد، او یکسره مقاومت نکرد و تن به ضربتها داد و در پای تندیس پومپیوس به زمین افتاد.

فصل دهم: آنتونیوس

1- کشته شدن قیصر یکی از تراژدی‌های عمده‌ی تاریخ بود. این امر از آن رو نیست که رشته‌ی کوششی بزرگ را در کشورداری گسست و پانزده سال دیگر آشوب و جنگ در پی آورد؛ زیرا تمدن به جای ماند، و آوگوستوس آنچه را قیصر آغاز کرده بود به پایان رساند. تراژدی از این روست که شاید هر دو طرف دعوی در آن حق داشتند:

توطئه‌گران در این اندیشه که قیصر سودای شاهی در سر دارد، و قیصر در این باور که آشوب و وسعت امپراطوری، حکومت سلطنتی را اجتناب ناپذیر کرده است. آنتونیوس، که پس از آن واقعه از راه فرا رسید، دلیری را در احتیاط دید و در خانه‌ی خویش پناه گرفت. آنتونیوس یک نیمه‌ی قیصر بود، همچنانکه آگستوس، نیمه‌ی دیگر بود؛ آنتونیوس سرداری شایسته و آگستوس سیاستمداری گرانمایه بود، اما هیچیک هر دو صفت را در خود جمع نداشت. سِنا، که از قدرت روز افزون آنتونیوس به هراس افتاده بود، فرزند خوانده‌ی قیصر را به روم دعوت کرد تا آنتونیوس دچار ترس شود. اوکتاویوس (برادرزاده‌ی قیصر) در سال 44 ق م هجده ساله بود. بنابر سنت، نام پدر خوانده‌اش را بر خود نهاد و نام خویش را "کایوس یولیوس اوکتاویانوس" نهاد، تا آنکه هفده سال بعد، نام والای "آگوستوس" به معنای "همایون‌فر" را گرفت که در طی قرن‌ها به آن شناخته شده است. در سال 44 ق م، اوکتاویانوس فرمانروای یکتای لژیون‌های سِنا و نیز سپاهیان خود شد. و اختلافاتش را با آنتونیوس کنار گذاشت و هر دو به اتفاق لپیدوس نیروهای متحدی تشکیل دادند و در پی انتقام خون قیصر بر آمدند و در واقع خونبارترین حکومت وحشت را در تاریخ رم بر پا داشتند.

2- این پیروزدگان، امپراطوری را میان خود بخش کردند؛ افریقا به لپیدوس داده شد؛ اوکتاویانوس مغرب زمین را گرفت؛ و آنتویوس، به انتخاب خودش، مصر و یونان و مشرق زمین را در اختیار گرفت.

آنتونیوس در حین داشتن محاسن بسیار و سرشت ساده، اهل کامرانی و لذت طلبی بود؛ چنانکه فرمانبردارانش دیگر به دیده‌ی احترام و عزت به او نمی‌نگریستند. آنتونیوس، رسولانی را نزد کلئوپاترا فرستاد و به او فرمان داد تا در طرسوس نزد او حاضر شود و پاسخگوی این اتهام باشد که چرا به کاسیوس در گردآوری مال و سپاه یاری کرده است. کلئوپاترا آمد؛ اما آنچنان زیبا و فریبکارانه که خود می‌خواست. کلئوپاترا به خوبی می‌دانست که مصر مایه‌دار است اما ناتوان. و به زودی حس طمع روم توانمند به سمت مصر خواهد آمد. چنین بود که همان اندیشه‌ای را که کلئوپاترا در زمان قیصر، پسری به دنیا آورد که گویا پسر قیصر بود. و بهر حال اکنون در مورد آنتونیوس نیز کلئوپاترا تنها راه رستگاری کشور و تاج و تختش در زناشویی با خداوندگار روم می‌دید. و برای همین از دلفریبی آنتونیوس دریغ نکرد، در همان موقع که آنتونیوس در اسکندریه به خوشگذرانی سرگرم بود، همسر او، فولویا، به اتفاق برادرش لوکیوس داشتند برای برافکندن قدرت اوکتاویانوس در رم فعالیت می‌کردند. اما فولویا بر اثر بیماری و ناکامی و دل‌شکستگی از سرگرانی‌های آنتونیوس در حق خود، مرد. در سال 40 ق م، آنتونیوس از دریا باز آمد و سپاه اوکتاویانوس را شکست داد. و در سال 36 با صد هزار سرباز به سرزمین پارت حمله برد و در سال 32 ق م. کلئوپاترا را به زنی گرفت و تمام ایالات شرقی امپراطوری را برای پسر و دختری که کلئوپاترا از او زایده بود به ارث گذاشت. به زودی متوجه شد که باید حسابش را با اوکتاویانوس نیز تسویه کند.

3- تصور می‌کرد که با پیروزی بر اوکتاویانوس به طور کامل اسکندریه را پایتخت روم و ایتالیا کند. مجلس سنا متوجه شد که کلئوپاترا می‌خواهد امپراطوری را به یاری آنتونیوس ضمیمه‌ی مملکت خود کند. در اینجا بود که اوکتاویانوس بجای آنکه کلئوپاترا می‌خواهد امپراطوری را به نبرد بخواهد، به آنتونیوس اعلان جنگ داد و کشمکش خود را با او به صورت جنگی مقدس در راه استقلال ایتالیا در آورد. در سپتامبر سال 32 ق م، ناوگان آنتونیوس و کلئوپاترا، مرکب از پانصد کشتی جنگی وارد دریای یونیاپی شد؛ تا آن زمان ناوگانی جنگی به این عظمت دیده نشده بود. از آن طرف هم اوکتاویانوس با چهار صد کشتی و هشتاد هزار پیاده و دوازده هزار سوار از دریای آدریاتیک گذشت و پس از یکسال جنگ بالاخره در دوم سپتامبر سال 31 ق م، بر آنتونیوس و کلئوپاترا غلبه کرد و پیروز میدان شد. آنتونیوس با این شکست دانست که همه چیز حتی شرف خود را باخته است. لذا کلئوپاترا را ترک کرد و در جزیره‌ای نزدیک فاروس مقیم شد و از آنجا خواستار آشتی با اوکتاویانوس شد که مورد قبول وی واقع نشد. کلئوپاترا نیز بی‌خبر از همه‌ی وقایع، گرز و دیهیم و تختی زرین را به نشانه‌ی تسلیم به نزد اوکتاویانوس فرستاد. در اوج ناامیدی آنتونیوس به دروغ به وی خبر رساندند که کلئوپاترا مرده است. او خود را نزدیک کاخ وی رساند و با دشنه‌ای خود را زخمی نمود. و پس از زخم متوجه شد که خبر دروغ بوده است. کلئوپاترا با رخصتی که اوکتاویانوس به او داده بود از نهان‌گاهش بیرون آمد و دلدار خود را به خاک سپارد و چون کاملاً برایش محرز شد که از این پس باید به عنوان اسیر

اوکتاویانوس زندگی کند افعیی به سینه‌ی خود فشرد و مرد. کنیزهایش هم در پی او خود را کشتند. اوکتاویانوس اجازه داد تا کلئوپاترا در کنار آنتونیوس به خاک سپرده شود. اوکتاویانوس مدتی بر تخت بطالسه نشست و وارث دارایی‌های ایشان شد و از جانب خود فرمانداری را منصوب نمود تا کارهای کشور را به نام او سر و سامان دهد. این چنین بود که وارث قیصر، وارثان اسکندر را به زانو در آورده و قلمرو اسکندر را ضمیمه‌ی کشور خود ساخت.

این چنین بود که روم آن دور مقدر را پیمود:

پادشاهی، آریستوکراسی، اولیگارشی، دموکراسی، آشوب انقلابی، و دیکتاتوری یک بار دیگر، در جزر و مد عظیم تاریخ، عصری از آزادی به سر رسیده و دورانی از نظم آغاز شده بود.

فصل یازدهم: دولتمردی آگوستوس

1- پس از آنکه اوکتاویانوس از اسکندریه به ایتالیا بازگشت، تمامی طبقات جامعه از او به عنوان، نجات دهنده استقبال کردند و برایش جشن گرفتند و سه شبانه روز شادی کردند و بدین ترتیب سِنای جدید با سپاس، اختیارات عمده خود را به کسی واگذار کرد که آماده‌ی طرح و نقشه، قبول مسئولیت، و رهبری بود. اوکتاویانوس پیش از آنکه سازمان قدیم را لغو کند، مدتی در تردید بود. از آنجا که در نظر رومیان صاحب نظر تمامی حکومت‌ها همان حکومت اولیگارشی بود، مساله برای ایشان آن نبود که میان

حکومت سلطنتی و آریستوکراسی و دموکراسی یا حکومت عامه یکی را برگزیند، بلکه مساله آن بود که از میان سه صورت حکومت اولیگارش، یعنی صورت حکومت سلطنتی متکی بر ارتش، یا صورت آریستوگراسی موروثی، و یا صورت دموکراسی بر اساس ثروت طبقه سوداگران، کدام یک را با توجه به اوضاع و احوال روز اتخاذ کنند. اوکتاویانوس این هر سه را در امپراطوری خود توأم ساخت؛ و مردم نیز راه حل او را پذیرفتند. دیگر دلباخته‌ی آزادی نبودند، بلکه، خسته و فرسوده، امنیت و نظم آرزو می‌کردند و هر که ورزش و تفریح و نان ایشان را تضمین می‌کرد می‌توانست برایشان حکومت کند. اوکتاویانوس گام به گام سنا و مجالس را راضی کرد، با لطف و عنایت به آن اجازه داد تا اختیاراتی به شخص او اعطا کند، و این امر مجموعاً او را از همه حیث، جز نام، شاه می‌ساخت. وی همواره عنوان امپراطور را به عنوان فرماندهی کل نیروهای مسلح دولت برای خود حفظ می‌کرد.

2- امپراطور در آن واحد اختیارات مقننه و مجریه و قضاییه را در دست داشت: می‌توانست قانون یا فرمان به مجالس یا سنا پیشنهاد کند، اجرا کند، تفسیر یا نقض کند و مرتکبین خلاف را مجازات کند، اوکتاویانوس آگوستوس (همایون فر) ظاهراً در نظر داشت امپراطوری را تا اقیانوس اطلس، صحرای افریقا، رود فرات، دریای سیاه، دانوب و آلپ توسعه دهد؛ برای حفظ صلح رومی باید در تمامی مرزهای سیاست تهاجمی اتخاذ می‌شد نه سیاست تدافعی. امپراطور شخصاً فتح اسپانیا را کامل کرد و حکومت گُل را چنان با قدرت سر و سامان داد که تقریباً تا یک قرن آرام ماند.

3- اعاده‌ی نظم و ترتیب به خودی خود محرک بهبود وضع بود، روی هم رفته مالیات در دوره‌ی امپراطوری شدید و بی‌رحمانه‌ی نبود، و تا زمان کومودوس نتایج حاصله، مخارج مربوطه را توجیه می‌کرد. همچنانکه گذشت سالیان بصیرت او را روشن و پیکرش را فرسوده ساخت، احترام نسبت به "شیوه‌ی پیشینیان" از نو در او جان گرفت. در پایان کار، آوگستوس که شکاک و واقعبین بود یقین کرد که اصلاحات اخلاقی محتاج تجدد مذهبی است.

آوگوستوس احیای اعتقادات مذهبی را هم رهبری می‌کرد و هم پیروی، بدین امید که تجدید بنای اخلاقی و سیاسی در صورتی که با مفهوم خدایان درآمیزد سهل‌تر مورد قبول خواهد بود. کیش باستانی، که از طرف چنان مقامی بلند پایه‌ای پشتیبانی می‌شد، حیاتی تازه یافت و تا سه قرن بعد نیز ادامه یافت.

در سال 36 ق م، برخی از شهرهای ایتالیا در مجموع خدایان خود جایی به اوکتاویانوس داده بودند. در سال 27 ق م نام او در زمره‌ی نام خدایان که در سرودهای رسمی روم خوانده می‌شد در آمد؛ روز میلاد او روز مقدس و تعطیل عمومی شد؛ و هنگامی که مرد، سنا چنین تصویب کرد که روح او را باید از آن پس همچون یکی از خدایان رسمی پرستش کرد. و بدین ترتیب در خانه‌ی ایتالیا، پرستش روح امپراطور با ستایش مخصوص لارها یا خدایان خانگی و روح پدر خانواده توأم شد.

5- مجسمه‌سازان مرمر و برنز بسیار برای ساختن تندیس او مصرف کردند. اما این تمثال‌ها، رنج بیماریش را که همیشه جنگ او علیه بی‌نظمی را مشروط و مقید به جنگ برای حفظ سلامتی‌اش می‌کرد بخوبی آشکار نمی‌کنند.

6- شکست‌ها و حزن‌های او تقریباً همه در داخل خانه‌ی او بود. از سه زنش: کلاودیا، سکریبونیا و لیویا فقط یک فرزند داشت. و آن یولیا بود. یولیا کم‌کم به زنی زیبا، با وقار، و صاحب شخصیت و فهمیم بدل شد و از ازدواج نخستش دو فرزند آورد که مورد توجه آگوستوس بودند. اما در سال 8 میلادی زمزمه‌ی خبر زنای یولیا زیبا میان همگان پیچید و پس از اثبات این موضوع، آگوستوس او را به جزیره‌ای در دریای آدریاتیک تبعید کرد. امپراتور چنان ضعیف و درهم شکسته شد بود که می‌نالید و می‌گفت: "ای کاش هرگز زن نگرفته بود و یا بی‌بچه می‌مردم". و گاه به فکر می‌افتاد که از گرسنگی خود را هلاک کند، تمامی بنای عظیمی که بنیاد نهاده بود ویران به نظر می‌رسید. اختیاراتی که به خاطر نظم و ترتیب گرفته بود موجب تضعیف و تباهی سنا و مجالسی شده بود که آن اختیارات را از آنها گرفته بود.

سِناتورها که از تصویب و تمجید خسته شده بودند دیگر به جلسه نمی‌رفتند، و تنها یک مشت از اهالی در کمیتیا جلوس می‌کردند. کسی نمی‌خواست در ارتش اسم بنویسد و یا تناوب گریز ناپذیر جنگ را بپذیرد. تجمل جای سادگی را گرفته بود. و هرزگی داشت جای تاهل می‌شد. همه‌ی این چیزها را امپراتور پیر به فراست می‌دید و

با اندوه در می‌یافت. آوگستوس در سن هفتاد و شش سالگی در نولا به آسودگی مرد و این به سال 14 میلادی بود. وی در واپسین دم حیات خود گفت:

"حال که نقش خود را خوب بازی کردم، برایم دست بزنید و با کف زدن مرا از صحنه مرخص کنید".

این جمله بارها در پایان نمایشنامه‌های کمدی رومی به کار برده شده بود.

فصل دوازدهم: عصر طلایی

1- هر چند این صلح و آرامش و امنیت است که با تولید ادبیات و هنر مساعد است، اما جنگ‌ها و اغتشاشات عمیق اجتماعی نیز زمین را پیرامون نهال اندیشه زیر و زبر می‌کند و بذرهایش را که هنگام آرامش به ثمر نمی‌رسند می‌پروراند. مردم روم نسبت به آوگوستوس سپاسگزار بودند، زیرا او هرج و مرج را که موجب تباهی زندگی مدنی می‌شد علاج کرده بود. رومیان وقتی به تاریخ کشور خود نگاه می‌کردند، آنرا همچون حماسه‌ای شگفت‌انگیز می‌دیدند. مخصوصاً وقتی می‌دیدند که فقط برخی از متصرفات آنان بربری بود، و قسمت عظیمی از آن قلمرو فرهنگ هلینستی بود، یعنی قلمرو کلام شیوا، ادب نغز، علوم روشنی‌بخش، حکمت بالغ، و هنرهای شریف. در این زمان ادبیات و هنر صورت و اعتباری تازه یافتند. دانشوران درباره‌ی نویسندگان معاصر سخنرانی می‌کردند، و مردم قطعاتی از آثار ایشان را در کوچه و خیابان می‌خواندند.

2- وقتی ویرژیل از سرافرازی و غرور ملی سخن می‌گفت مردم افتخار می‌کردند. ویرژیل امید مردم آن عصر را به خاتمه‌ی جنگ و دودستگی از جان و دل در می‌یافت. ویرژیل از نظم و نثر هزیود، آراتوس، کاتو، و وارو عاریت گرفته، و در عین حال نثر خشن و نظم نارسای ایشان را به ابیاتی شفاف و ظریف بدل می‌سازد. او از اتمام اصول کشاورزی، پرورش چهار پایان و پرورش زنبور عسل توصیف‌های جذابی ارائه می‌کند. شاید ویرژیل نغمات مجموعه‌ی "درباره‌ی طبیعت اشیاء" را به منظور خوش آمدن ذوق شهریان سروده باشد.

3- ویرژیل برای سرودن چکامه‌ی نبردهای اوکتاویانوس، به گوشه‌های ایتالیا سفر کرد و ده سال آخر عمر خود را بر ساختن انثید نهاد. با تأنی شعر می‌ساخت و مانند فلوبر به کار خود دلبستگی داشت. چند بیتی را در بامداد پگاه می‌گفت بنویسند، و پسینگاه همان ادبیات را از نو می‌نوشت. آوگستوس بی‌صبرانه در انتظار پایان یافتن منظومه بود و مکرر از شاعر درباره‌ی پیشرفت کارش سوال می‌کرد. و به اصرار از ویرژیل می‌خواست که هر قطعه‌ی پایان یافته را نزد او ببرد. البته ویرژیل به تصنیف داستان پهلوانی و عشقی اشتغال نداشت، بلکه کتابی آسمانی برای روم می‌نگاشت. البته منظور این نیست که او الاهیاتی روشن و آشکار عرضه می‌کند. در واقع ویرژیل بیشتر، این خدایان را به عنوان افزارهای شعری یا نمادهای اوضاع و احوال جابرانه و قضای شادی کش در نظر آورده است. به طور کلی، ویرژیل بین پوپیترو و خدای مجهول سرنوشت به

عنوان فرمانروای کاینات مشکوک است. و دو سال پس از مرگ ویرژیل، اوصیای او منظومه‌اش را به جهانیان دادند.

4- یکی از دلپذیرترین صحنه‌های دنیای ادبیات - که در آن حسد فقط کمتر از دنیای عشق متداول است - معرفی هوراس توسط ویرژیل به مایکناس بوده است. این دو شاعر در سال 40 ق م، با یکدیگر ملاقات می‌کنند. در آن زمان ویرژیل سی ساله و هوراس بیست و پنج ساله بود. ویرژیل یک سال بعد درهای خانه‌ی مایکناس را به روی هوراس گشود، و هر سه تا هنگام مرگ دوستانی یکدل ماندند. در سال 37، مایکناس ویرژیل و هوراس و چند تن دیگر را با قایق و دلیجان و تخت روان و پیاده به بروندیسیوم به گردش برد. مدتی بعد، هوراس را به اوکتایانوس شناساند و اوکتایانوس منشیگری خود را به هوراس پیشنهاد کرد که هوراس نپذیرفت. در سال 34، مایکناس خانه‌ای و مزرعه‌ای نزدیک رم به او داد و هوراس از آن پس کار نگارش را به طور جدی شروع کرد و تا مدتی در روم ماند و مانند تماشاگری که سرگرم تماشای دنیای شتابان است از زندگی لذت می‌برد و همگان را از هر طبقه‌ای زیر نظر داشت. هر چند در اشعار هوراس وصف زنان بسیار رفته است، اما آوگوستوس فریب این همه عشق‌های شعری را نمی‌خورد و از این خرسند است که در میان شرح و توصف زنان، مدحی سنگین و وقار از حکومت، پیروزی‌ها، دستیاریه‌ها، اصلاحات اخلاقی فرد، و صلح و آرامش منسوب به خویش را می‌یافت.

5- نثر دوره‌ی آوگستوس به هیچ گونه پیروزی که معادل پیروزی نظم و آن دوره باشد نایل نیامد. از آنجا که وضع قوانین و اخذ تصمیمات، اگر نه در ظاهر، در حقیقت امر از سنا و مجالس به جلسات محرمانه‌ی امپراتور منتقل شده بود، هنر نطق و خطا به عقب رفت. مورخان رومی هم تاریخ را به چشم کودک دو رگه معانی بیان از یک سو، و فلسفه از سوی دیگر می‌نگریستند. این چنین بود که تنها در تدوین تاریخ، آن عصر شاهکاری در نثر پدید آورد.

در آثار لیویوس هیچ چیزی از علل وقایع گفته نمی‌شود، بلکه فقط توالی رویدادهای درخشان به چشم می‌خورد و البته در مدار اخلاقی کلام. او میان آبای اولین جمهوری و آریستوکراسی زمان خود، یا میان پلبین‌های پرجوشی که حکومت دموکراسی را در روم بوجود آوردند، با جماعت پول‌خواهی که آن حکومت را به نابودی کشاند تمیزی قایل نمی‌شود و به طور کلی با سوابق ذهنی خاصی که دارد همیشه طرف شریف‌زادگی را می‌گیرد.

6- در طی این مدت، شعر همچنان رو به پیشرفت بود، اما نه کاملاً بر طبق میل آوگستوس. فقط هنرمندان بلند مرتبه‌ای نظیر ویرژیل یا هوراس می‌تواند نظم خویش را طبق مقررات حکومت بوجود آورند. زبان لاتین به عنوان وسیله و آلت بیان شاعرانه در اووید و ویرژیل و هوراس به اوج خود رسید. از آن پس، آن زبان دیگر باره تا آن حد غنی و خوش آواز، چنان لطیف و دارای ایجاز، و آنقدر انعطاف پذیر و خوشاهنگ نشد.

فصل سیزدهم: جنبه‌ی دیگر حکومت سلطنتی

1- آوگستوس خردمندانه تیبریوس را برگزیده بود، اما شاید این کار دیگر دیر شده بود. هنگامی که تیبریوس با سرداریِ صبورانه‌ی خود دولت و کشور را از گرفتاری‌های آن نجات می‌بخشید، امپراطور تقریباً دوستدار او شده بود. سپس شور نزدیکی و خویشاوندی آوگستوس را کور کرد، تیبریوس را به کناری زد و وادارش کرد که بتواند شوهر فریب‌خورده‌ی یولیا شود. پس از آن از سکوت تیبریوس ناراحت شد و او را تنها گذاشت تا در رودس با مطالعه‌ی فلسفه پیر شود. وقتی که تیبریوس عاقبت به امپراطوری رسید، پنجاه و پنج ساله بود. مردی بود سرخورده و بدخواه بشریت که قدرت نیکبختی نمی‌یافت. تیبریوس چهار هفته پس از مرگ آوگستوس در سِنا حضور داشته و تقاضا کرد که سِنا جمهوری را باز گرداند. در طی 9 سال اول حکومت تیبریوس، رم، ایتالیا، و ایالات از بهترین حکومت‌های تاریخشان بهره‌مند بودند. البته سیاست‌های صلح دوستانه‌ی وی مانع پیشرفت حکومت شده بود. و اما خود لیویا در این هنگام مساله عمده‌ای برای دولت بوجود آورده بود. آن خویشتنداری که تیبریوس در تحمل این شدايد نشان می‌داد اعصاب او را متزلزل ساخته بود. بیش از پیش در خود فرو می‌رفت، و قیافه‌ای چنان غمزده و زبانی چنان تند در گفتار به هم می‌زند که جز چند تن دوستان امیدوار، همه از گرد او پراکندند. تنها یک تن از به ظاهر در صمیمیتش نسبت به تیبریوس خدشه‌ای وارد نمی‌آمد و آن سیانوس، فرماندهی پاسداران امپراطور بود که حفظ جان شهريار وظیفه‌ی او بود. و کم کم طوری شد که

کسی اجازه‌ی حضور نزد امپراتور را نمی‌یافت مگر با کسب اجازه از سیانوس. قدرت سیانوس روز به روز بیشتر می‌شد تا آنکه می‌توانست مشاغل دولتی را به اشخاصی واگذار کند که بیشتر به او پول می‌دادند. سیانوس هر چه می‌خواست بدست آورد و در پایان به فکر تاج و تخت سلطنت افتاد. اما همین توطئه‌اش، برملا شد و سِنا وی را محکوم کرد و دستور داد شبانه خفه‌اش کردند. تیبریوس شش سال بعد از سقوط سیانوس به زندگی خود ادامه داد. و آنگاه در سال 37 جان سپرد.

2- پس از تیبریوس پیر و تنها حکومت به دست گایوس افتاد. مردم روم در گذشت امپراتور پیر را با شعار "تیبریوس را به تیر بیاندازید" بدرقه کردند، و تصویب جانشینی قیصر گایوس پسر گرمانیکوس را توسط سِنا تهنیت گفتند. گایوس، که هنگام لشکرکشی‌های گرمانیکوس به شمال، از آگریپنا به دنیا آمده بود، در میان سربازان تربیت شد و لباس ایشان را تقلید می‌کرد.

در این میان سربازان به او لقب کالیگولا یا چکمه‌ی کوچک داده بودند که کلمه‌ی مُصَغَر کالیگا به معنای نیم چکمه ارتشی است. کالیگولا اعلام کرد که از اصول آوگستوس در سیاست پیروی و در همه کار با احترام تمام با سِنا همکاری خواهد کرد. کالیگولا اسراف‌کار، بشاش و حلیم بود و در واقع نقطه‌ی مقابل امپراتور پیش از خود، وی از مهارت در دوئل، فنون گلادیاتوری، و ارابه‌رانی به خود می‌بالید.

اما نوعی بیماری داشت که شبیه صرع بود و صدای تندر در گوشش می‌پیچید و زیر تخت پنهان می‌شد و شعله‌های افروخته‌ی قله‌ی آتشفشان و زوویوس را به چشم

می‌دید طوری که آرزوی دمیدن صبح را داشت. او شیفته‌ی نمایش بود و او خود نیز در خلوت بازی می‌کرد و می‌رقصید. کار واجد مسئولیت قاعدتاً او را ثابت قدم می‌ساخت، اما زهر قدرت او را دیوانه ساخته بود. عقل نیز مانند حکومت محتاج رسیدگی و حفظ تعادل است، هیچ موجود فانی نمی‌تواند هم قادر مطلق باشد و هم عاقل.

کالیگولا مصر و راه و رسم آن را تمجید می‌کرد و بسیاری از آن رسوم را به روم آورد. او آرزو داشت که به عنوان خدا، مورد پرستش قرار گیرد. وی همچنان در این اندیشه به سر می‌برد که اسکندریه را پایتخت خود سازد، اما هوشیاری مردم آن شهر مانع اطمینان او شد. کالیگولا به رسم مصریان با تمام خواهرانش زنا می‌کرد و هر زنی را که دلخواهش بود در آن واحد، طلاقنامه‌اش را نزد شوهرش می‌فرستاد و شوهران را وادار به طلاق می‌کرد و سپس زنان را به آغوش می‌کشید و پس از چندی رها می‌کرد. و با تمام این روابط نامشروعش فرصت می‌یافت چهار بار ازدواج کند. در عیش و عشرت شاهانه، امور دولت برای او جنبه‌ی فرعی داشت. اسراف او گنجینه‌های سرشاری را که تیبریوس به جا گذاشته بود، زود تهی کرد. در اب حمام نمی‌کرد، خود را در عطر می‌شست. در یک مجلس ضیافت، ده میلیون سیسترس خرج کرد. دستور داد کشتی‌هایی را روی آب تا تفریح‌گاه بایای قرار دهند که به حالت پل باشند وقتی این پل کامل شد، رم با کمبود غلات وارداتی مواجه شده بود زیرا کشتیها همه در جشن قرار داشتند. سر تا سر این پل چراغانی شد و کالیگولا از کاخ بزرگ خود سکه‌های زر و سیم بر سر مردم ریخت. از جمله کارهایی که کالیگولا می‌کرد این بود که دستور می‌داد

مردان توانگر را به خیانت متهم سازند و، برای کمک به خزانه، ایشان را محکوم به مرگ کنند. خود شخصاً گلا دیاتورها و بردگان را به حراج می فروخت و آریستوکراتا را وادار می کرد در جلسه ی حراج حاضر شوند. سِناتورها و سوارکاران جنگی را وادار می ساخت در میدان مخصوص گلا دیاتورها با یکدیگر بجنگند. یک بار در جلسه حراج گلا دیاتورها، یکی از سِناتورها چرت می زد و هر بار که سرش پایین می افتاد کالیگولا چنین تعبیر می کرد که سِناتور با بالا رفتن مبلغ حراج موافقت دارد. بدین ترتیب وقتی بیدار شد سیزده گلا دیاتور را به مبلغ 9 میلیون سیسترس خریده بود.

پس از سه سال توطئه ای چیده شد تا به این دلک بازی شرم آور خاتمه داده شود. کالیگولا به آن پی برد و، با دوره ی وحشی که به واسطه ی لذت جنون آمیز او از اذیت دیگران شدیدتر شده بود، انتقام گرفت. به جلادان دستور داد قربانیان را با زخم های متعدد خفیف بکشند. تا حس کند که دارند می میرند. تاریخ وقایع وحشیانه ی بسیاری را به کالیگولا نسبت داده است اما چیزی را که بهتر می توان باور کرد این است که کالیگولا جنگ میان امپراطوری و فلسفه را با تبعید کاریناس سکوندوس و محکوم به مرگ ساختن دو معلم دیگر آغاز کرد. سِنکا و کلاودیوس، آخرین تفریح کالیگولا آن بود که خود را خدا و برابر خود یوپیترا اعلام کند. او در سال 41 در سن 29 سالگی کشته شد. قاتل او یکی از گاردیان بود که هر روز کالیگولا به جای کلمه ی عبور از الفاظ زشت و ناپسند استفاده می کرد و او دیگر به ستوه آمده بود. پس از آنکه خبر قتل

کالیگولا به گوش مردم رسید تا مدتی باور نمی‌کردند و هنوز هم فکر می‌کردند شاید این هم از حقه‌های پادشاه باشد که دارد خوشحال شدگان را می‌سنجد.

3- پس از او سنا که دیگر از ارتش ترسیده بود که مبدا بار دیگر با دیوانه‌ای مواجه باشد، این بار عمومی کند ذهن و کتاب‌خوان بی‌خاصیت کالیگولا را که کلاودیوس نام داشت انتخاب کرد تا شاید دیگر خطرناک نباشد. او در هنگام رسیدن به امپراطوری پنجاه ساله بود و به گفته‌ی بسیار از مردم، فوق‌العاده کند ذهن. با اینهمه تمام قوانینی را که در دوران کالیگولا وضع شده بود نقص کرد و بسیاری از زندانیان را آزاد نمود. بدین ترتیب رفته رفته شهرستانها در زمان حکومت او مانند روزگار آوگستوس ترقی کردند. اما کلاودیوس نیز به دلیل روح مهربان خود از مقام رفیعش سقوط کرد. در این زمان آگریپینا، برادرزاده‌اش او را تحت تاثیر قرار داد. آگریپینا تا کنون دوبار شوهر کرده بود و یک پسر به نام نرون و یک دختر به نام اوکتاویا داشت. و خودش در کمال زیبایی بود و تنها سی و دو سال داشت. آگریپینا چنان در عمومی خود نفوذ کرد که بالاخره او را به زنی گرفت و در اندک مدتی نرون را پسرخوانده‌ی کلاودیوس کرد. کلاودیوس پنجاه و هفت سال داشت و نرون 19 سال. در همان زمان دختر سیزده ساله‌ی او، اوکتاویا را به زنی نرون در آوردند و همه‌ی این وقایع در سال 53 میلادی رخ داد. هر سال که می‌گذشت، بر نیروی سیاسی آگریپینا افزوده می‌شد، تا عاقبت برای اریکه‌ی امپراطوری پهلوی به پهلوی کلاودیوس زد. پنج سال بعد، کلاودیوس متوجه کارهای آگریپینا و نیات او شد. و به همین دلیل آگریپینا قارچ سمی به او خوراند و طی

12 ساعت جان داد و مرد، بی‌آنکه بتواند حتی یک کلمه بر زبان بیاورد. سِنا، کلاودیوس را پس از مرگش "خدا" نامید و در این زمان نرون بر تخت نشست.

نرون بر سر گور سَلَفِ خود مرثیه‌ای را خواند که سِنا نوشته بود. همان معلم پیر و حکیم در زمان کلاودیوس در تبعید بود و آگریپینا او را آزاد کرده بود؛ در واقع در حکم معلم نرون بود. نرون در سن 22 سالگی پس از آنکه اوکتاویا را طلاق داد و خود را در فسق و فجور غرقه کرد به اقدامی دست زد که تاریخ فلسفه‌ی سنکا به خوبی از شرح آن درآمده است. نرون نقشه‌ی قتل مادر خود آگریپینا را که درصدد بر انداختن حکومت نرون برآمده بود طی نقشه‌های مکرر ریخت و البته چند بار موفق نشد، تا اینکه بالاخره افراد نرون او را تا ویلایش تعقیب کردند و این قتل صورت گرفت. مشکل می‌توان باور کرد که نرون با تمام اعمالی که می‌کرد و حاکی از خشونت بود و در عین حال چنان اهل شعر و موسیقی و هنر نمایش بود که خود در بسیاری نمایش‌ها بازی کرد و شعر خواند و چندین غزل و حماسه‌ی مَطُولی درباره‌ی تروا نوشت. نرون آرزو داشت که رم را از نو بسازد، و نام آن را "شهر نرون" یا "نرون شهر" بگذارد. نرون پس از آرام کردن برخی غوغاهای داخلی و سرکوبی توطئه، در سال 66، برای شرکت در مسابقات اولمپی و دادن چند کنسرت به یونان عزیمت کرد و وقتی در سال 67 به ایتالیا بازگشت، 1808 جایزه‌ای را که در یونان برده بود فاتحانه به همه نشان داد. اما در ماه مارس سال 68 فرماندار لیون، که اهل گُل بود و یولیوس ویندکس نام داشت استقلال گُل را اعلام کرد و حریفانه گفت که "هر کس سر نرون را برای من بیاورد، سر

من پاداش او". سِنا، که خبردار شد پاسداران امپراطور حاضرند در ازای پاداش قابلی نرون را رها کنند، گالبا، فرماندهی سپاه روم در اسپانیا را، امپراطور اعلام کرد. سپس نرون طی فرار با لباس مبدل به خانه‌ی روستایی یکی از دوستانش شبانه و بی‌پناه در ضمن خواندن شعری که مضمون آن "صدای سم چارپایان تند پا به گوش من" بود خنجری را به گُلوی خود فرو برد و مرد. تا چند ماه پس از مرگ نرون بینوایان بسیاری بر سر گور می‌آمدند و گُل می‌ریختند زیرا نرون هر چند نسبت به بزرگان بی‌رحمانه ظلم می‌کرد اما برای بینوایان کریم و بخشنده بود.

5- گالبا در ماه ژوئن سال 68 به رم رسید. او نهایت صرفه‌جویی در بیت‌المال را رعایت می‌کرد و عادلانه رفتار می‌کرد. با این همه ارتش با او مخالف بود. وقتی گالبا دستور داد هر که از نرون مجوز حقوق دائمی گرفته یا هدیه‌ای دریافت کرده باید نُه‌دهم آن را برگرداند هزار دشمن برای خود تراشید. در این زمان یکی از سِناتوران ورشکسته به نام اوتو اعلام داشت که تنها صورتی بدهی خود را اعلام می‌کند که امپراطور شود. و بدین ترتیب گارد نیز از او دفاع کردند. و گالبا خود را بدون مقاومت در دست گارد نهاد تا کشته شود. سِنا هم بدون توقف اوتو را به امپراطوری پذیرفت.

فصل چهاردهم: عصر سیمین

1- سنت به ادبیات لاتینی از سال 14 تا 117 میلادی لقب عصر سیمین داده است، که به طور ضمنی دال بر سقوطی از علو فرهنگی عصر آوگوستوس است. در لطیفه گویی، داستان نویسی، تاریخ نگاری، و فلسفه، عصر سیمین اوج ادبیات رومی بوده است.

2- از این زمان کتابی به دست ما رسیده است که ساتوریکون (به معنای طنز) نام دارد و در واقع دو جلد آخر از یک مجموعه‌ی شانزده جلدی است و نویسنده ان پترونوس بوده است.

3- در این عصر لجام گسیخته و بغرنج، و در آن هنگام که آزادی چنان محدود و زندگی تا آن حد آزاد بود، فلسفه نیز همعنان شهوترانی پیشرفت کرد. بیشتر فیلسوفان رومی از مکتب رواقی پیروی می کردند. اپیکوریان بیش از آن در دنبال شراب و غذا بودند که بتوانند به فرضیات پردازند. هر گوشه رم، واعظان مسائل فلسفه‌ی کلبی دیده می شدند که به تفکر اعتنایی نداشتند و مردم را به زندگی ساده و بی زرق و برق دعوت می کردند.

4- فلسفه‌ی رواقی مشکوک ترین بیان خود را در زندگی، و کاملترین بیان خود را در آثار سنکا یافت. سنکا در طی ده سالی که تعلیم و تربیت نرون مشغول بود و او را رهبری می کرد، یادداشت هایی نوشت که برخی نمودارهای پسندیده‌ی فلسفه‌ی رواقی را در آنها منعکس ساخته است. از روی آثار سنکا می توان دریافت که او مردی موحد و در عین حال مشرک، معتقد به وحدت وجود، درعین حال ماده گرا و افلاطونی، و نیز وحدت بین درعین ثنویت گرا بوده است. سنکا با فلسفه‌ی خود زندگی می کرد و آنگاه

که نرون وی را متهم کرد که قصد توطئه چینی دارد بی‌نیازی خود را از دنیا اعلام داشت و جامی شوکران نوشید و به شیوه‌ی سقراط مرد.

5- سالها بعد، متولیان کلیسا کتاب مسائل طبیعی سنکا را جزو کتاب‌های درسی قرون وسطی گنجاده بودند.

مبسوط‌ترین و مفصل‌ترین و غیر عملی‌ترین محصول علم ایتالیا همان کتاب "تاریخ طبیعی" تالیف پلینی بود. پلینی علاوه بر نگارش رسالاتی درباره‌ی خطابه و دستور زبان، یک تاریخ روم و تاریخ دیگری درباره‌ی جنگ‌های روم در گرمانیا و نیز سی و هفت کتاب "تاریخ طبیعی" و این همه را در طی 57 سال عمر به نگارش در آورد کتاب "تاریخ طبیعی" اثر پایداری است از جهل رومی و خرافات و نشانه‌های شگون و شومی، علاج‌های جادویی و طلسم عشق.

6- رومیان علم پزشکی را از یونانیان به عاریت گرفتند ولی آن را خوب سامان دادند و با توانایی و لیاقت در مورد بهداشت شخصی و عمومی بکار بردند. از میان نویسندگان این عصر فقط یک تن رومی بود و این هم پزشک نبود، کلسوس از طبقه‌ی آریستوکرات بود که در سال 30 میلادی مطالعات خود را در کشاورزی، جنگ، خطابه، حقوق، فلسفه، و طب در دایره‌المعارفی به نام "جنگ" جمع آورد. این کتاب در برانگیختن طب معاصر هم سهم بسزایی دارد.

فصل پانزدهم: روم فعال

1- در عصر سیمین قسمت اعظم شبه جزیره‌ی ایتالیا مخصوص دامداری و پرورش اسب بود و توزیع و تقسیم اراضی توسط برادران گراکوس، قیصر و آوگوستوس تعداد املاک کوچک را زیاد کرده بود، اما بسیاری از این املاک کوچک در طی جنگ‌ها رها شده، به توسط ثروتمندان تصاحب شده بودند.

همه نوع درختان میوه و گردو زیاد شده بود، چون سرکردگان و بازرگانان رومی و بازرگانان و بردگان خارجی انواع جدید متعددی با خود آورده بودند. باغ‌های زیتون و تاکستان‌ها در همه جا به چشم می‌خورد و در ایتالیا پنجاه نوع شراب مشهور تهیه می‌شد و در شهر رم به تنهایی سالی بیست و پنج میلیون گالن شراب به مصرف می‌رسید.

2- خانه‌ی روستایی باستان واقعاً کارخانه‌ای بود که در آن مردان به بیش از ده صنعت حیاتی اشتغال داشتند، و مهارت زنان، منزل و حوالی آن را با بیست گونه هنر کامل می‌انباشت. بزرگان هنوز آن قدر زیاد بودند که به توسعه‌ی ماشین‌ها فرصت نمی‌دادند. قدرت خرید مردم هم البته بسیار پایین بود و نمی‌توانستند تولیدات مکانیکی را تشویق و پشتیبانی کنند.

3- از زمان قیصر تا کومولوس، حرکت ارابه‌های چرخدار در هنگام روز در رم قدغن بود و مردم یا بوسیله‌ی صندلی و تخت روانی که بزرگان می‌بردند حمل می‌شدند و یا پیاده می‌رفتند. افراد غیردولتی، به ندرت، فقط با اجازه‌ی مخصوص از طریق دیپلم یا گذرنامه‌ی دولتی می‌توانستند از پست استفاده کنند، زیرا پست مزایای خاصی در

اختیار حامل می‌گذارد و او را در راه، به اشخاصی که اهمیت دیپلماتیک داشتند معرفی می‌کرده است. برخی اوقات، از وسیله‌ی ارتباطی سریعتری استفاده می‌شد، و آن ارسال علایم نوری از نقطه‌ای به نقطه دیگر بود. به وسیله‌ی همین تلگراف بدوی، ورود کشتی‌های حامل غلات به پوتئولی به سرعت به اطلاع رم می‌رسید.

4- آن کشتی‌ها و جاده‌ها و پل‌ها و اسکله‌ها همه کار مهندسان رومی و یونانی و سوری بود که با دسته‌های بزرگ کارگر آزاد لشکری و برده کار می‌کردند. رومیان در ساخت پل‌هایی که این جاده‌ها را به هم می‌پیوستند از مصر، که تابع بطالسه بود، الگوبرداری کرده بودند و همان اصول مهندسی آبی را در صنعت خود بکار می‌گرفتند.

5- مدت دو قرن ایتالیا در تعادل خارجی خود وضع نامساعدی داشت- بیش از آنچه می‌فروخت، می‌خرید و شاه هم بود. ظروف سفالین، شراب، روغن، ظروف و آلات فلزی، شیشه و عطریات از کامپانیا صادر می‌شد؛ و سایر محصولات ایتالیا در داخل کشور نگهداری می‌شد.

6- مخارج تولید و تجارت نخست از راه حفظ مسکوکات نسبتاً قابل اطمینان که در سراسر جهان معتبر بود پرداخت می‌شد. سکه‌های دوره‌ی امپراطوری به نام امپراطوران بود و با تمثال آنان که نشان می‌داد پشتوانه و تضمین دولتی دارد، اما کلاً تمام سکه‌های رومی به تدریج کاهش قیمت پیدا کرده بود.

7- با این همه مردم در روم پول را با تمنایی دیوانه وار می‌پرستیدند و حکومت در دوران امپراطوری سعی داشت بر زندگی اقتصادی مردم نظارت داشته باشد.

فصل شانزدهم: روم و هنر آن

1- رومیان به طور کلی مردم هنرمندی نبودند. قبل از آوگستوس مردمی جنگجو بودند، پس از او فرمانروا شدند. ایجاد نظم و امنیت را از طریق حکومت خیری عظیم‌تر و امری بزرگتر از آفرینش یا التذاذ از زیبایی می‌شمردند. پول گزاف به بهای آثار استادان در گذشته می‌پرداختند، اما به هنرمندان زنده به عنوان کارگر پست به تحقیر می‌نگریستند. شاید تاریخ هنر روم عبارت است از تقلیدی واقع‌پردازانه‌ی بومی ایتالیا، برای آنکه خود را از هجوم هنر یونانی به شبه جزیره‌ی نجات دهد. هنر یونانی به جای انسان خدایان را تصویر کرده، بجای افراد خاکی مثل افلاطونی را نمودار ساخته، و به جای آنکه در جستجوی حقیقت ادراک و اظهار برآید، دنبال کمال علای صورت رفته بود.

روم اما، از طریق این هنرها و زیبایی‌های عاریتی مدت هجده قرن به عنوان پایتخت دنیای غرب شناخته می‌شد.

2- هنرمندان و صنعتگران رومی از جمله یراق‌سازان، نعلین‌سازان، شیشه‌سازان و گوهرفروشان، مزدی گزاف می‌گرفتند و زندگی پر تجملی داشتند.

3- در اوایل دوره‌ی امپراطوری، چیزی که کاملاً جنبه‌ی هلینیستی داشت به خانه‌های رومیان، ثروتمند افزوده شد. برای بوجود آوردن خلوتی که همواره در حیاط اصلی امکان‌پذیر نبود، رومیان توانگر در پشت ساختمان، یک حیاط خلوت با گل و گیاه ایجاد

کردند و از حوض و مجسمه برای تزئین آن استفاده کردند. و این حیاط خلوت بیشتر محیط اندرونی برای زنان محسوب می‌شد. سبک بطالسه همراه با طلاهای کلتوپاترا به رم آمد و معماری شاهانه با سیاست حکومت سلطنتی همراه شد. به همان نسبت به وظایف دربار افزایش می‌یافت، کاخ آوگوستوس نیز توسعه می‌پذیرفت. اغلب جانشینان آوگوستوس نیز به همین ترتیب. از جمله کاخ تیبریوس، خانه‌ی گایوس کالیگولا، و خانه‌ی زرین نرون. دومیتیانویس نیز مانند نرون به جنون معماری دچار بود و کاخ او دست کمی از تزئینات موزه‌ی نرون نداشت. یک جناح آن به تنهایی شامل باسیلیکای وسیعی بود و نیز شامل حیاطی به مساحت بیست هزار و هشتصد مترمربع.

4- در تمامی این کاخ‌ها و در خانه‌ی توانگران صدها هنر به کار می‌رفت تا همه چیز را زیبا کند و اگر زیبا نکند، لااقل گرانبها کند. میز و صندلی و تختخواب و وسایل مختلف را از مواد با دوام می‌ساختند و بهترین چوب، عاج، مرمر، برنز، نقره و طلا را در اشیاء مختلف بکار می‌گرفتند و نقش‌هایی فوق‌العاده می‌آفریدند. در صنعت شیشه‌سازی نیز سرآمد بودند و قطعات شیشه‌ی رنگین را در بدنه‌ی سفید شیشه کار می‌گذاشتند. مجسمه‌سازی در روم با کوزه‌گری از گُل پخته آغاز شد و به نمای سنتورهای و پیشامدگی‌های لبه‌ی بام معابد نیز رسید که برجسته کاری‌های زیبایی داشت.

در مجسمه‌سازی، هنرمندان رم کمتر توانستند آن کمال نرم و لطیف را که مکتب هنرمندان یونانی دوره‌ی پریکلس خاص خود کرده بود، تحت سلطه‌ی خود در آورند؛ علت این بود که رومیان فرد را بیش از نوع دوست داشتند و ان نقص‌های فرد واقعی را

که موجب زنده نما شدن مجسمه می‌شد بیشتر بکار می‌گرفتند. هنرمندان رومی، با وجود تمامی محدودیت‌های خود، در تاریخ هنر شبیه‌سازی در مرتبه‌ای والا قرار دارند.

4- روزگاری حتی نجیب‌زادگان رومی نیز نقاشی می‌کردند، اما هجوم فرهنگ هلنیستی به رم نقاشی را در دیده‌ی رومیان هنری یونانی و پست جلوه‌گرساخت، اما استثنائاتی هم وجود داشت. هنر نقاشی عملاً به فرسکو محدود شده بود که دو نوع داشت: یا روی دیواری که تازه گچ سفید شده بود با رنگ‌های محلول در آب نقاشی می‌کردند یا روی سطح خشک با رنگ‌های چسبدار نقش می‌زدند. هنرشناسان با توجه به نقاشی‌های پومپئی سعی کرده‌اند طبیعت هنر تصویری را در ایتالیا باستان درک کنند و دوره‌ها و سبک‌ها را طبقه‌بندی نمایند.

7- رم نیز مانند سایر شهرهای مدیترانه، سبک‌های دوریک و یونانی و کورنتی را از مصر و یونان اخذ کرد، اما در ضمن طاق و طاق ضربی و گنبد را از آسیا اقتباس کرد و با آنها چنان شهری از کاخ‌ها، باسیلیکاها، آمفی تئاترها، حمام‌ها ساخت که هیچ زمینی از آن پیش به خود ندیده بود. غالب معماران عمده‌ی رم، رومی بودند نه یونانی، ویترو ویوس پولیو یکی از معماران رومی است که کتابی با عنوان "درباره‌ی معماری" در سال 27 ق. م. نوشته است که کتابی است جاویدان در زمینه معماری ویترو ویوس در افریقا یکی از مهندسان قیصر بود و همچنین معماری که برای اوکتاویانوس خدمت کرد. او در سنین پیری گوشه‌ای نشست تا اصول محترم‌ترین هنر رومی را به صورت فرمول در آورد. ویترو ویوس می‌گوید رومیان با چوب، ستوک، ساروج، سنگ و مرمر ساختمان

می‌کردند. رم سبک‌های توسکانی و مرکب و برخی تعدیلات را به سبک‌های دوریک، کورنتی، و یونیاپی افزود. ستون‌ها غالباً، به جای آنکه از تکه‌های رومی هم گذاشته ساخته شود، یکپارچه بود، به ستون دوریک بنیاد یونیاپی افزوده شد و سرستون یونیاپی برخی اوقات چهار ستونچه داشت. روم تقریباً در مورد تمامی معابد خود اصل تیربندی یونانی را حفظ کرد- و ان عبارت بود از تیرهای بلند و قوی که زیر آن ستون خورده بود و روی آن بام قرار داشت. معماری غیر مذهبی روم عظیم‌تر از معماری مذهبی آن بود. چون در اینجا می‌توانست از سنت بگریزد و مهندسی را با هنر- و مفید بودن را با زیبایی- آنچنان بیامیزد که خاص خود سرزمین روم باشد. هنر روم سبک‌های آتیک و آسیایی و اسکندریه‌ای را- که نماینده‌ی خویشتنداری و عظمت و ظرافت بودند- به صورت التقاطی درهمی اقتباس کرده بود، و به طرز شگفت‌انگیز و فوق‌العاده این سبک‌ها را تلفیق نموده بود.

فصل هفدهم: روم اپیکوری

1- رومیان تا فرا رسیدن دوران نرون، فقط از لحاظ جغرافیایی رومی بودند. آن اوضاع و احوالی که آوگستوس نتوانسته بود جلو آن را بگیرد، دیگر خصایص نژادی و خصلت و قیافه‌ی مردم را تغییر داده بود. یکی از ان عادات و عقاید تجرد و بی‌بچه بودن و کودک‌کشی بود. با این همه بی‌فرزندی طبقات پولدار، به واسطه‌ی کوچ و پر فرزند بودن فقرا تعادل یافته بود. و اینچنین بود که جمعیت روم همچنان رو به افزایش بود.

یهودیان تا همان زمان قیصر هم یکی از عناصر عمده‌ی جمعیت پایتخت شده بودند. در روم از همه‌ی اقوام دیده می‌شد: یونانیان، سوریان و مصریان همه در رم پراکنده بودند؛ همچنین از اقوام حبشی افریقایی، عرب، پارتی، ارمنی، فریگیایی، و نیز تعدادی از دهقانان اسپانیای، کولی‌های خال کوبیده بریتانیایی، و نجیب‌زاده‌های گل همه در کنار هم جمع بودند.

2- در این میان، اختلالاتی نیز صورت گرفت که از فرهنگ‌های مختلف بود. و به تدریج خرافات رو به ازدیاد می‌رفت و اصول اخلاقی انحطاط می‌پذیرفت و ادبیات فاسد می‌شد، و البته تحصیلات به حد اعلای خود رسیده بود؛ زیرا که مکاتب گوناگونی تشکیل شد که حتی زنان هم بدانها راه داشتند. این مکاتب مالیات هم به دولت می‌پرداختند.

3- در موارد متعددی، آزادی زنان به معنی نهضت صنعتی بود. برخی زنان در کارگاه‌ها یا کارخانه‌ها و خصوصاً در نساجی بکار اشتغال داشتند، بعضی وکیل یا دکتر می‌شدند؛ گروهی از لحاظ سیاسی قدرت به هم می‌رساندند؛ زنان فرمانداران مستعمرات لشکریان را سان می‌دیدند و برایشان نطق می‌کردند. زنان می‌توانستند در رواق‌ها، باغ‌های عمومی، باغچه‌ها و صحن معابد با مردان گفتگو کنند و در ضیافت‌های خصوصی یا عمومی و آمفی تئاترها حضور یابند.

4- نمایش‌های رومی غالباً صورت تقلیدی داشت و حاوی مقدار اندکی صحبت و گفتگو بود این گفتگوها نیز در عین اختصار قالبی دو پهلوی داشت و به امپراطوری طعنه می‌زد.

رومیان بعد از قدرت و پول و زن و خون، به موسیقی علاقه داشتند. هر چند موسیقی روم نیز از یونان سرچشمه گرفته است. در دوره‌ی جمهوری به رقص به دیده‌ی تحقیر می‌نگریستند ولی حتی در مراسم مذهبی هم آوازهای دسته جمعی همسرایان کاملاً مرسوم بود. مردم همچنان شیفته‌ی نمایش‌های خونین گلاادیاتورها بودند و مسابقات مشت‌زنی، پرتاب دیسک یا دو طرفداران چندانی نداشت و اغلب خاص خارجی‌ان مقیم روم بود.

7- مذهب مسابقات رزمی را به عنوان شکل صحیح مراسم مذهبی پذیرفته بود، و با حرکت دسته جمعی پرابهت آن را افتتاح می‌کرد. دوشیزگان آتشبان و هنرمند تئاتر، در جایگاه‌های اختصاصی افتخاری میدان مسابقات می‌نشستند. امپراتور، که کاهن اعظم مذهب دولتی بود، بر محفل مذهبی ریاست داشت. حتی ملحدانی مثل کالیگولا و نرون هم تمام این مراسم را نسبت به خدایان رسمی به نحو احسن انجام می‌دادند.